**Tango: تمام این شعر که سه واژه اش را هنوز بیشتر نسروده ام، قبل از این نسروده ام / می خواهد بگوید که هوا برای زندگی کافی نیست، و نور نیز لازم / و این می رساند که اگر رسانا باشد شعر، آنکه می سراید می تواند مرده باشد / و می تواند کور کامل، و این می رساند که آنکه می رساند عاشق است که کور می تواند باشد و مرده / پس هوا را از او بگیر، خنده ات را نه / هوا را از او بگیر، گریه ات را نه / که موی گندیده به چشم نیامده ات هم مازاد بر مصرف من است / من همان هشتاد برگ برجسته یک خطم / و تو زیبا نفس ناسلامت منی اکنون / اصلا تو خورشیدی، از این شعر تکراری تر ممکن است / اصلا تو شراره ای، نه همان خورشیدی که پشت ابر نمانده ای و نمی مانی و نخواهی ماند و نمانی خواه / سی ها سال می گذرد که بتوانم تشدید بر سلامتم بگذارم اگر تو بخواهی / و تو، آی تو، ناسلامت کرده مرا و سلامت می کنم من / هوا را از من بگیر، خنده ات را نه / هوا را فضا را از من بگیر، غذا را و فضا را و قضا را از من بگیر، حظ ها را از من بگیر خنده ات را نه / نور را از من بگیر، شعله ات را نه / وفا را از من بگیر، گریه ات را نه / حالا لختم و پختم از دستت دیگر / مرده ام فکر کنم، اما خنده ات را نه / بعید است زنده باشم .... مرده ام / سعید است دستی که پاره می کند گرده ام / سعید است، امامی است سعید امامی است / من قتل های اخیر زنجیره ای توام / من هم جیره ای تو که جیره را شیره را از من بگیر، باغ پر خنده ات را نه / کشته اند مرا لبانت و دندانانت و همه آن رسته ها بر جانت، که خنده ات را نه / کشته اندم و جسدم در جایی پنهان است / تویی که می شناسمت ای آئینه بردار، ای سردار آئینه، ای نظر می کنی بر آئینه، چون نظر کردی بر آئینه جسدم بر تو پنهان است / لاله روئیده است بر کفنم، کشته اندم و زیر لاله گوشت انداخته اند لاله گوشت، همان هاله لاله گوشت، که ابتدا آغاز تمام جهان بود، جهان را از من بگیر، امان را خزان را باد وزان را / ای باد وزنده از برج، پرتابم کن که بیافتد این شاعر تمام این شعرها را سرود / که بیافتد مرد مرده زیر لاله بوده / سی ها سال چهل ها سال می گذرد که آن زیر پنهان است این شاعر، هوا را از او بگیر / هوای وزنده باد وزنده را از من که خودمم هم هم او که شعر تکراری می سراید ...من کلیشه ام / هشتاد برگ برجسته یک خط دو خط و ده ها خط هم که بسرایم آزاد نمی شود عشقم / عشق یعنی مغز بیست هزار تخمه آفتابگردان را میان قوطی کبریت ریختن، عشق یعنی از یکدگر آویختن / وقتی تمام جهان در راه است و ول است و رهاست، رها را از من بگیرخنده ات را نه / خطا را از من بگیر گریه ات را نه .... زود، وفا را صفا را نگارا نه .... زود، نگارا ... نگارا ... نه ... زو / تمام این شعر قبل از آنکه بسرایمش می خواست همین را بگوید.**